

معرفی و نقد کتاب

زبان و هویت ملی در آسیا

۱. مقدمه

دولت‌های مدرن، دولت‌هایی که بر بنیان وحدت و هویت ملی بنا یافته‌اند، به گونه‌ای تناقض‌گونه با مشکل هویت ملی دست به گریبانند. این مشکل به درجات متفاوتی در بسیاری از آنها وجود دارد. فرض اولیه دولت‌های ملی برخوردار از انسجام و تجانس بر بنیان هویت و ویژگی‌های فرهنگی مشترک بود که این فرض در عمل چندان تحقق نیافته است. در درون مرزهای ملی کشورها، معمولاً گروه‌هایی با ویژگی‌های فرهنگی، زبانی، اجتماعی و اقتصادی متفاوت زندگی می‌کنند. این امر دولت‌های ملی را متوجه موضوع هویت ملی ساخته است، تا بتوانند انسجامی در حدّ توان و ظرفیت دولت‌های خود به وجود آورند.

۲. معرفی اثر

کتاب زبان و هویت ملی در آسیا که به کوشش و ویراستاری آندرو سیمپسون انتشار یافته است، این موضوع را در مورد کشورهای آسیا مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد.^۱ این کتاب که در سال ۲۰۰۷م از سوی انتشارات دانشگاه آکسفورد منتشر شده، مجموعه مطالبی از نویسندگان متفاوت است. این مطالب در سه بخش ارائه شده است. بخش اول به جنوب آسیا (شامل کشورهای بنگلادش، هند، نپال و هیمالایای شرقی، پاکستان و سری‌لانکا)؛ بخش دوم به شرق آسیا (شامل کشورهای چین، هنگ کنگ، ژاپن، کره شمالی، کره جنوبی و تایوان) و بخش سوم به آسیای جنوب شرقی (شامل کشورهای

1. Andrew Simpson (ed.), *Language and National Identity in Asia*, Oxford: Oxford University Press, 2007.

میانمار، کامبوج، اندونزی، مالزی، برونی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند، لائوس و ویتنام) اختصاص یافته است.

نویسندگان این فصول، دانش‌آموختگانی از رشته‌های مختلف زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی و مطالعات منطقه‌ای هستند. مطالعات مربوط به ملی‌گرایی و ظهور و دوام ملت‌ها این مطلب را به وضوح نشان می‌دهد که زبان نقش زیادی در قالب‌ریزی موفق ملت‌ها دارد و جزئی مهم و اساسی در فرایند شکل‌گیری ملت‌ها محسوب می‌شود. زبان به‌عنوان یک شاخص و نشانگر نمادین هویت فردی و گروهی، این توان بالقوه را داراست که میان جمعیت‌های انسانی مرزبندی کند و گروه‌های انسانی را از هم متمایز سازد. به همین ترتیب این توان را داراست که گروه‌های انسانی دارای زبان مشترک را به هم پیوند دهد. رواج یک زبان در یک سرزمین و در میان ساکنان آن می‌تواند نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را تعدیل کرده، زمینه را برای ایجاد فرصت‌های برابر یا حداقل بهبودیافته جهت نیل به رفاه بیشتر فراهم آورد. کتاب زبان و هویت ملی در آسیا بنا به گفته سیمپسون، به تأسی از کتاب زبان و ملی‌گرایی در اروپا (۲۰۰۰م) تألیف شده است. به‌زعم نویسندگان این کتاب، زبان به‌عنوان نیروی مؤثر در ساخت و حفظ ملت‌ها در آسیا تلقی شده و به تفصیل بیان شده که تنش‌های زبانی، نقش مؤثری در شکل‌گیری دولت‌ها در منطقه آسیا داشته‌اند.

این کتاب، از نظر محدوده جغرافیایی به آسیای جنوبی، شرقی و جنوب شرقی از پاکستان در جنوب آسیا تا ژاپن و کره در شمال شرق آسیا می‌پردازد و از کشورهای غرب و شمال آسیا صرف‌نظر می‌کند. ویراستار کتاب معتقد است که منطقه غرب آسیا، به‌ویژه خاورمیانه، دارای ویژگی‌های اجتماعی - سیاسی خاصی است و این امر مانع از آن می‌شود که کشورهای این منطقه در کنار کشورهای شرق آسیا مورد بررسی قرار گیرد.^۱ از سوی دیگر نیز در این کتاب، کشورهایی از شمال آسیا مستثنی شده‌اند؛ در این مورد نیز ویراستار کتاب معتقد است این کشورها عمدتاً جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی هستند و بهتر است در مجلدی که به مطالعه روسیه و مغولستان و تشابهات تاریخی این مناطق با یکدیگر می‌پردازد، مورد بحث قرار گیرند.^۲

این کتاب، میان دولت‌های مورد بحث از حیث تأسیس دولت ملی تمایز قائل می‌شود. برخی از این دولت‌ها از جمله ژاپن، چین، سیام (تایلند)، و کره (قبل از اشغال

1. Ibid, p. 2.

2. Ibid.

توسط ژاپن) در واکنش به تهدیداتی که از خارج احساس می‌کردند، دست به ایجاد دولت‌های مدرن زدند. در این موارد، دولت‌هایی که به وجود آمدند و تحت تسلط یک گروه قومی قرار داشتند، عاملی مهم در حفظ و حراست از سرزمین‌های خود بودند. در بسیاری دیگر از کشورهای این منطقه، شکل‌گیری دولت‌های مدرن حاصل فرایند استعماری و عقب‌نشینی یک قدرت اشغال‌گر بود که خود مرزهای جغرافیایی و ترکیب جمعیتی آن کشور را تعیین کرده بود.

سیاستگذاری مربوط به برنامه‌ریزی زبان ملی در آسیا، تحت هدایت ملاحظات مربوط به تنوع جمعیتی موجود در هر سرزمین و میزان تجانس و انسجام قومی - زبانی در آن قرار دارد. بسیاری از دولت‌ها در آسیا فاقد این تجانس هستند. این کشورها یا سیاست تک‌زبانه را در پیش گرفته‌اند - بدین صورت که یک زبان به‌عنوان زبان رسمی کشور اعلام شده است - و یا کوشیده‌اند کشور را از طریق نظام ملی چندزبانه - نظامی برخوردار از چند زبان به‌عنوان زبان ملی - اداره کنند. در کشورهای دارای جمعیت همگون مانند ژاپن، کره و بنگلادش از شیوه نخست استفاده شده است، اما در بسیاری از دولت‌های چند قومی بیش از یک زبان به‌عنوان زبان ملی اعلام شده است که سنگاپور از جمله این کشورهاست. در این کشور، زبان‌های چینی، مالایی، تامیلی و انگلیسی به یک اندازه به‌عنوان زبان رسمی دولتی در نظر گرفته می‌شوند.

در مواردی که رهبران دولت‌ها زبان واحدی را به‌عنوان زبان ملی برگزیده‌اند، این انتخاب در جمعیت‌های چندقومی به آسانی صورت نگرفته و اغلب بحث‌هایی را در خصوص توجیه این انتخاب برانگیخته است. در کشور هند، در زمان استقلال در سال ۱۹۴۷م. (و قبل از ایجاد نظام چند زبانی رسمی که اکنون در این کشور رواج دارد)، گاندی این ضرورت را دریافت که برای تبدیل کردن مردم این کشور به ملتی واحد، زبان هندی را به‌عنوان زبان رسمی انتخاب کند. توجیه این بود که چهل درصد مردم این کشور به این زبان سخن می‌گویند و بیش از دیگر زبان‌ها در این شبه قاره مورد استفاده قرار می‌گیرد. اما این ساده‌سازی، اثربخش نبود. مردم مناطق مختلف هند اگرچه به زبان هندی سخن می‌گفتند، اما تفاوت گویش در میان آنها چندان چشمگیر بود که آنان را به پذیرش این زبان واحد وادار نکرد.

در منطقه جنوب شرق آسیا نیز دولت‌های چند قومی متعددی در تلاش برای استقرار بخشیدن به زبانی واحد، به‌عنوان زبان ملی با مشکلاتی روبرو شدند، و برای حل این مشکل به راه‌حلی متفاوت دست یافتند. انتظار می‌رفت که با توجه به نبود

زبان بومی مورد پذیرش اکثریت مردم این کشور، انتخاب یک زبان واحد، واکنش منفی از سوی مردم به دنبال داشته باشد. این واکنش در عمل نیز اتفاق افتاد. هنگامی که زبان گروه قومی تاگالوگ، به‌عنوان بنیانی برای زبان ملی انتخاب شد، دهها سال اعتراض و نارضایتی از این انتخاب را در پی آورد. نامیدن زبان تاگالوگ به‌عنوان زبان فیلیپینی نیز نتوانست این مشکل را حل کند. در برخی دیگر از کشورهای منطقه این انتخاب با موفقیت بیشتری همراه بوده است. در اندونزی، زبان جاوه‌ای که بزرگترین گروه قومی این کشور بدان سخن می‌گویند، به دلیل دشواری دستور زبان و یادگیری، به زبان ملی تبدیل نشد و در عوض معماران ملی‌گرایی این کشور تصمیم گرفتند شکلی از زبان مالایی را که اکنون در تجارت مورد استفاده قرار می‌گیرد، به‌عنوان زبان ملی برگزینند. این تصمیم بسیار موفقیت‌آمیز بود و زبان «باهاسای اندونزی» در سطح ملی به‌عنوان زبان ارتباطی بی‌طرف از حیث قومی، مورد پذیرش قرار گرفت.

در مناطق دیگر، برخی نیروهای سیاسی، زبان خاصی را به‌عنوان زبان نماینده آن ملت تعیین کردند. به‌عنوان نمونه تایوان به دنبال آزادی این جزیره از حاکمیت استعماری ژاپن، کومین تانگ - رهبر ارتش ملی‌گرای چین - اعلام کرد که زبان «ماندارین چینی» زبان تحصیل‌کردگان این کشور است و در مدارس و ادارات دولتی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این در حالی بود که تایوانی‌ها به ندرت به این زبان سخن می‌گفتند. آنها در عوض به زبان‌های دیگر چینی مانند «هاکین» و «هاکا» تکلم می‌کردند. دلیل تحمیل این زبان این بود که کومین تانگ حاکم بر این جزیره، به‌رغم شکست و فرار از چین، خود را حاکم تمام سرزمین چین می‌دانست.

در برخی دیگر از کشورها مانند سری‌لانکا زبان رسمی به شیوه‌ای دموکراتیک انتخاب شد که البته تأثیراتی منفی نیز به بار آورد. مردم این کشور در سال ۱۹۵۶م. به پای صندوق‌های رأی رفتند تا زبان رسمی را برگزینند. این امر باعث شد که احزاب سیاسی این کشور وارد موضوعات مردمی و قومی شوند و از احساسات قوم‌گرایانه «سینهالی‌ها» بهره‌برداری کنند. به دنبال دعوت صورت گرفته از سوی ملی‌گرایان سینهالی، برای تبدیل زبان سینهالی به زبان رسمی، و وعده اینکه زبان آنها طی بیست و چهار ساعت به زبان رسمی تبدیل می‌شود، سینهالی‌ها با حضور گسترده در انتخابات به پیروزی دست یافتند. این پیروزی و تبدیل زبان سینهالی به زبان رسمی، باعث بروز تأثیرات منفی در روابط سینهالی‌ها و تامیل‌ها شد و جنگی داخلی را در فضای کشور پدید آورد که هنوز هم تأثیرات آن پابرجاست.

موضوع دیگری که در این کتاب در مورد کشورهای مختلف مورد بررسی قرار می‌گیرد، موضوع ایجاد زبان معیار یا استانداردسازی زبان است. دولت‌های ملی پس از اینکه زبانی را به‌عنوان زبان ملی خود برگزیدند، سعی می‌کنند آن زبان را پالایش کنند. زبان رسمی در برخی موارد زبان شفاهی مردم است و با تبدیل شدن به زبان نوشتاری، این نیاز پدید می‌آید که گویش‌ها یک‌دست شود و ایرادها برطرف گردد. پالایش زبانی و زدودن واژگان و اصطلاحات مربوط به زبان «دیگران» موضوع دیگری است که در معیارسازی زبان مد نظر قرار می‌گیرد. شاید نزدیک‌ترین مثال در این مورد که البته به موضوع کتاب مربوط نمی‌شود، اقدامات رضاشاه برای پالایش زبان فارسی از واژگان عربی و ترکی باشد که جریان ملی‌گرایی در آن زمان، آنها را «دیگر» زبان فارسی و هویت ایرانی قلمداد می‌کرد. در مورد ژاپن نیز چنین وضعیتی قابل مشاهده است. به دنبال تبدیل زبان ژاپنی به زبان ملی این کشور در ابتدای قرن بیستم، پیشنهاد شد که شکل نوشتاری زبان چینی از این زبان حذف، و بدین ترتیب یادگیری این زبان آسان‌تر شود. موضوع دیگری که در مورد استانداردسازی مطرح می‌شود این است که آیا زبانی که بدین ترتیب اصلاح می‌شود، می‌تواند نماینده هویت ملی کشور و تمامی جمعیت آن کشور باشد یا خیر؟ به‌عنوان مثال آیا چین با تنوع جمعیتی خود می‌تواند بگوید که زبان چینی نماینده هویت ملی آن است و تمامی گروه‌های قومی از «مینانها» تا «کانتونی»ها را دربرمی‌گیرد؟

پس از معرفی زبان ملی، دولت‌ها تلاش می‌کنند با استفاده از شیوه‌های مختلف به ترویج آن زبان بپردازند. شیوه عادی و مرسوم، بهره‌گیری از رسانه‌های عمومی، از میان بردن بی‌سوادی در میان بزرگسالان، و بهره‌گیری از نظام آموزشی است. این شیوه‌ها در کره شمالی و ویتنام شمالی بسیار موفق بوده است. استفاده از آموزش عمومی و تلاش برای رفع بی‌سوادی در میان طبقات پایین جامعه، این رویه را قرین توفیق ساخته است. در دیگر مناطق مانند سیلان (سری‌لانکا) استفاده از رسانه‌های چاپی و انتشار کتب به زبان ملی، باعث ارتقاء زبان و بالا بردن شأن و منزلت زبان رسمی شده است.

این امر در برخی موارد نیز با سرکوب زبان‌های دیگر همراه بوده است. طی دوره شکل‌گیری زبان ژاپنی به‌عنوان زبان ملی این کشور، استفاده از زبان‌های «آینو» و «اوکیناوی» در این کشور ممنوع شد و مردم ملزم شدند تنها به زبان ژاپنی صحبت کنند. در ماورای بحار ژاپن یعنی در کره و تایوان نیز تلاش شد، جمعیت بومی این کشورها به اجبار به سمت زبان ژاپنی سوق داده شوند و این زبان به‌صورت تنها زبان

مجاز در مدارس این مناطق درآمد. در کشورهای دیگری مانند نپال در زمان رژیم «پانچایات» (۹۰-۱۹۶۰م). نیز چنین وضعیتی مشاهده می‌شود. این رژیم با شعار «یک کشور، یک لباس و یک زبان»، کوشید فرهنگ و هویت ملی متحدالشکلی را به جمعیت بسیار ترکیب یافته این کشور تحمیل کند.

طبیعی است که این اقدام (تبدیل یک یا چند زبان به زبان ملی) واکنش‌هایی را به دنبال داشت. این مطلب نیز از موضوعاتی است که در این کتاب مورد بحث قرار می‌گیرد. نمونه‌ای از این واکنش‌ها که در فصل چهارم بدان پرداخته می‌شود، مربوط به کشور بوتان است. «رودریک چالمرز» در این فصل اشاره دارد که درحالی‌که حکومت این کشور سعی می‌کرد زبان «زونگخا» را به‌عنوان زبان رسمی ترویج دهد، جمعیت این کشور در مواجهه با جهان خارج، به گونه‌ای عمل‌گرایانه ترجیح می‌دادند زبان انگلیسی را مورد استفاده قرار دهند. بنابراین، این زبان به‌عنوان زبان واسط آموزشی مورد استفاده قرار گرفت و تهدیدی جدی علیه زبان ملی محسوب می‌شد. «نانت گوتلیب» نیز در فصل نهم کتاب، به آموزش زبان انگلیسی در ژاپن اشاره دارد و نشان می‌دهد که این امر تأثیر چندانی در گسترش زبان ژاپنی نداشته است. به اعتقاد وی زبان انگلیسی در این کشور صرفاً به‌عنوان یک نظام زبانی تدریس می‌شد و در کنار آموزش دیگر مهارت‌ها قرار می‌گرفت.

طبیعی است ترغیب مردم یک کشور به توجه به یک زبان به‌عنوان زبان ملی، نیازمند تأکید بر ویژگی‌های برتر و برجسته آن زبان است. این امر در شکل حاد خود باعث ملی‌گرایی زبانی می‌شود. در این وضعیت، مردم کشور، زبان خود را برتر از سایر زبان‌ها تلقی می‌کنند. راس کینگ در فصل سوم کتاب به این موضوع اشاره دارد که در کشور کره، تأکید بر نظام الفبایی کره‌ای موسوم به «هانکول» نوعی از ملی‌گرایی زبانی را به‌صورت ملی‌گرایی متنی پدید آورد. در هند نیز تأکید هندی‌ها و پاکستانی‌ها بر الفبای مورد استفاده خود و نیز تأکید سیک‌های پنجابی بر استفاده از خط «گروموخی» باعث تقویت هویت‌جویی این مناطق شد. این مطلب در مورد کشورهایمانند ویتنام و چین نیز قابل مشاهده است که در فصول نوزدهم و هفتم بدان‌ها پرداخته شده است. از سوی دیگر، تأکید بر زبان ملی ممکن است باعث شود تا کسانی که در درون آن کشور به زبانی غیر از زبان ملی سخن می‌گویند، نسبت به زبان خود احساس حقارت کنند و درصدد ترک آن زبان برآیند. این امر دارای تأثیرات منفی است. در کشورهایمانند اندونزی، چین، هند و ویتنام، حکومت‌ها با آگاهی از این خطر تلاش کرده‌اند زبان‌های

گروه‌های قومی را از خطر انقراض حفظ کنند که در فصل سوم کتاب این موضوع مورد توجه قرار گرفته است.

موضوع دیگر، موفقیت یا عدم موفقیت سیاست‌های مربوط به زبان ملی در کشورهای مورد بحث است. در این خصوص، اگر موفقیت را به‌عنوان شکل‌گیری زبان‌های ملی همگون‌ساز، قدرتمند و مؤثر در نظر بگیریم، برخی از این کشورها به این مرحله دست یافته‌اند. ژاپن و کره در این میان از کشورهایی هستند که توانستند زبان‌های خود را به‌صورت زبانی مؤثر، قدرتمند و همگون‌ساز درآورند. البته در مورد کره، تقسیم آن به دو کشور کره شمالی و کره جنوبی، آن را با خطر رشد منفک زبانی مواجه کرده است، بدین صورت که واژه‌سازی در این دو کشور در فرهنگستان‌های متفاوت و به شیوه‌ای تعصب‌گونه صورت گرفته و تا حدودی باعث فاصله زبان بین این دو بخش شده است. این موضوع در فصول نهم و هفتم در خصوص ژاپن و کره مورد بررسی قرار گرفته است.

در برخی کشورها هم با تأثیرات منفی سیاست‌های زبان ملی روبرو هستیم که در دو کشور جنوب آسیا یعنی سری‌لانکا و بنگلادش، این تأثیر به وضوح مشاهده می‌شود. در سری‌لانکا، تحمیل زبان «سینهالی» به‌عنوان تنها زبان رسمی کشور باعث تیرگی روابط میان اقلیت تامیل و اکثریت سینهالی که تامیلی‌ها را به شکل نمادین حذف کرده بود، شد. در شبه قاره هند نیز در اوایل تأسیس دولت مستقل پاکستان، تصمیمات گرفته شده درخصوص سیاست زبانی تأثیراتی جدی بر وحدت ملی پاکستان گذاشت. پاکستان که در سال ۱۹۴۷م. به‌عنوان وطن مسلمانان جنوب آسیا تشکیل شد، از دو واحد جغرافیایی جدا افتاده از هم با نسبت جمعیتی متفاوت تشکیل شده بود. در پاکستان غربی یا همان پاکستان امروزی زبان‌های متعددی وجود داشت، اما در پاکستان شرقی یا بنگلادش امروزی تنها یک زبان، یعنی بنگلادشی رایج بود. نیروهای موجود در پاکستان غربی به دلایلی عمدتاً نمادین اصرار داشتند که زبان اردو (که تنها اقلیتی در پاکستان غربی بدان تکلم می‌کردند، اما به‌صورت سنتی به زبان مسلمانان در جنوب آسیا بدل شده بود) به زبان ملی کل پاکستان تبدیل شود و در دو قسمت غربی و شرقی این کشور در تجارت رسمی مورد استفاده قرار گیرد. پیشنهاد اولیه مبنی بر اینکه زبان بنگالی با متکلمین حدود ۴۴ میلیون نفر از ۶۹ میلیون نفر جمعیت پاکستان، به‌عنوان زبان رسمی انتخاب شود، مورد پذیرش قرار نگرفت. حتی این پیشنهاد که این زبان در کنار زبان‌های اردو و انگلیسی به‌عنوان زبان رسمی شناخته شود، پذیرفته نشد. این امر،

باعث اعتراضات خشونت‌باری در پاکستان شرقی شد و این خشونت حول محور زبان، بنیان جنبش آزادی‌خواهی را گذاشت که اعضای آن خواستار استقلال پاکستان شرقی بودند. فصول سوّم و پنجم کتاب، این موضوع را به تفصیل مورد بررسی قرار می‌دهند. بحث دیگری که در مورد هویت‌جویی مطرح می‌شود، وجود هویت‌های رقیب است. از نمونه‌های این هویت‌های رقیب در مقابل هویت ملی، هویت دینی و هویت منطقه‌ای هستند. هویت دینی در مقایسه با هویت منطقه‌ای در جنوب آسیا از قوّت بیشتری برخوردار بوده است. شاهد مدّعی کتاب نیز در این خصوص، شکل‌گیری دولت پاکستان حول محور دین است. شاکل، در فصل پنجم کتاب به این تعارض در جنوب آسیا می‌پردازد. البته نباید از تنوعاتی زبانی در این منطقه غافل بود که به دنبال خود منطقه‌گرایی را تقویت کرده است. در کشورهای مختلف این منطقه با این مسئله به شیوه‌های متفاوتی برخورد شده است. در حالی که در مورد برخی از کشورهای منطقه مورد اشاره در کتاب (مانند تایلند که در فصل هجدهم بدان پرداخته شده است)، سعی شده است، از اهمیت زبان‌های منطقه‌ای و منطقه‌گرایی کاسته شود، بسیاری از دولت‌های پرجمعیت در آسیا حفظ زبان‌های محلی را تشویق کرده و خود نیز بدان اهتمام ورزیده‌اند. به‌عنوان مثال، هند سرزمین خود را به ایالت‌های زبانی تقسیم کرد و به سازماندهی مجدد تقسیمات کشوری پرداخت تا مصالحه‌ای میان جمعیت‌های مناطق مختلف به وجود آورد. خواننده در فصول سوّم و هفتم می‌تواند با نمونه‌هایی از این سیاستگذاری‌ها آشنا شود.

موضوع دیگری که در مورد هویت ملی و زبانی قابل توجه است، تأثیر عوامل بیرونی بر زبان، فرهنگ و هویت است. در زمان حاضر این تأثیرات به مراتب بیشتر از دوره‌های گذشته است. گسترش پدیده جهانی‌شدن، آموزش چندزبانی و رسانه‌ها از جمله عواملی هستند که همواره می‌توانند هویت زبانی را تحت تأثیر خود قرار دهند. فرایند جهانی‌شدن و گسترش عناصر تشکیل‌دهنده هویت غربی مدرن، باعث از میان رفتن هویت سنتی در بسیاری از مناطق آسیا شده است. به‌عنوان نمونه یکی از موضوعاتی که در تایلند توجه ناظران را به خود جلب کرده است، اضمحلال شیوه زندگی سنتی تایلندی و فرهنگ ملی در مواجهه با سبک زندگی جهانی شده، وارداتی و مدرنی است که در سینما و تلویزیون بروز می‌یابد. این موضوع در فصل هجدهم مورد بررسی قرار می‌گیرد، و البته در این فصل به پدیده رشد مجدد هویت‌های محلی در تایلند نیز پرداخته می‌شود.

موضوع دیگری که در کتاب مطرح می‌شود، پیامدهای زبانی پیگیری سیاست آموزش دو زبانی یا چندزبانی است. با ترویج هم‌زمان زبان ملی و زبان انگلیسی در برخی از کشورها مانند سنگاپور، هند، و فیلیپین، به‌عنوان زبان واسطه آموزشی در مدارس، بار آموزشی سنگینی بر دوش نسل محصل گذاشته می‌شود و در اغلب موارد انتظارات اولیه مبنی بر اینکه فرد آموزش‌یافته به دو زبان بتواند دو دنیای زبانی را دست‌مایه پیشرفت‌های علمی خود قرار دهد، برآورده نمی‌شود. به‌عنوان نمونه از زمانی که در فیلیپین مقرر شد که برخی از دروس به انگلیسی ارائه شود، به دلیل اینکه در بسیاری موارد هیچ‌کدام از این دروس به زبان مادری دانش‌آموز نبود (بسیاری از فیلیپینی‌ها به زبان تاگالوک سخن می‌گفتند) این امر باعث فشار زیادی بر دانش‌آموزان شد و افت تحصیلی شدیدی را به دنبال آورد.

موضوع دیگری که در حوزه تأثیرات خارجی مورد بحث قرار می‌گیرد، بحث رسانه‌ها و زبان مورد استفاده از سوی آنهاست. در اغلب این کشورها از زمان استقلال و شکل‌گیری، رسانه‌های دیداری و شنیداری (رادیو و تلویزیون) از سوی حکومت اداره می‌شد. این امر باعث می‌شد که حکومت کنترل شدیدی بر این دستگاه‌ها داشته باشد و مطالب و حتی زبان به کار رفته در این رسانه‌ها را مورد سانسور قرار دهد. در سال‌های بعد، رسانه‌های تجاری متعلق به بخش خصوصی نیز وارد میدان شدند و این کنترل از میان رفت. در فصل سوم به این موضوع پرداخته می‌شود که از میان رفتن این کنترل، تأثیرات ژرفی بر نوع زبانی که اکنون در رادیو و تلویزیون به کار می‌رود گذاشته است. حاصل این امر به کارگیری زبان‌های محلی در رسانه‌ها است که به دنبال خود موجب منزلت یافتن این زبان‌ها شده است. این مطلب در مورد کشورهایی مانند هند و تایلند قابل مشاهده است و در فصل سوم کتاب بدین موضوع پرداخته شده است.

۳. نقد اثر

الف) نقد شکلی

درخصوص ارزیابی کتاب باید گفت این کتاب از جمله کتاب‌هایی است که به‌رغم برخی ایرادهای شکلی و محتوایی، می‌تواند برای محققان حوزه ملی‌گرایی، زبان‌شناسی و... مفید باشد. کتاب از حیث شکلی، متشکل از فهرست نقشه‌ها، یادداشتی درباره نویسندگان اثر، مقدمه‌ای به‌صورت معرفی موضوعی به قلم ویراستار و سه بخش مجزا، یکی در باب جنوب آسیا، دیگری شرق آسیا و بخش سوم در باب جنوب شرق آسیا

می‌باشد. ذیل هر کدام از این بخش‌ها، فصولی وجود دارد که براساس نام کشورهای موجود در هر منطقه تنظیم شده‌اند. بنابراین هر فصل به نام یک یا دو کشور است. اما ایرادی شکلی که به کتاب وارد است، این است که کتاب فاقد نتیجه‌گیری است. اگرچه ویراستار مقدمه‌ای مفصل بر این کتاب نوشته، اما مناسب بود که وی بخش نتیجه‌گیری را از قلم نمی‌انداخت و نوعی جمع‌بندی از یافته‌های این مقالات ارائه می‌داد. این خلاء به صورت جدی در این کتاب مشاهده می‌شود، زیرا خواننده با پایان یافتن فصل مربوط به ویتنام (آخرین فصل)، انتظار دارد که نتیجه بحث‌های صورت گرفته را از طریق مقایسه مشاهده کند که متأسفانه این امر اتفاق نیفتاده است. البته هر فصل دارای نتیجه‌گیری خاص خود است که در پایان آن آمده است، ولی این نتیجه‌گیری ما را از نتیجه‌گیری پایانی که می‌بایست با هدف جمع‌بندی کلی و مقایسه کشورها ارائه می‌شد، بی‌نیاز نمی‌سازد.

نحوه ارجاع‌دهی به کار رفته در این کتاب به صورت ارجاع درون متنی است. تمامی ارجاعات به آخر کتاب انتقال یافته و به صورت یک‌جا آمده است و توضیحات در پاورقی ارائه شده است. کتاب در هر بخش و فصل دارای نقشه‌ای از کشور یا کشورهای مورد بحث است (۲۱ نقشه) که این امر موضوع را برای خواننده ملموس‌تر می‌سازد. کتاب دارای متنی روان است و محققان با احاطه‌ای که بر موضوع مورد بحث خود داشته‌اند، بخوبی توانسته‌اند مطالب خود را برای خواننده، قابل فهم سازند.

ویراستار با اینکه مقدمه مفصلی بر کتاب نوشته و به شکلی موضوعی به توضیح درباره محتوای کتاب پرداخته است، از بیان نحوه تهیه و تدوین این اثر دریغ می‌ورزد. به جا بود که ویراستار با ارائه پیشگفتاری به بیان نحوه شکل‌گیری این ایده، نهادهای حامی، هماهنگی‌ها و یکدست‌سازی‌های میان نویسندگان مقالات، سوابق هر کدام از این مقالات (طبیعی است که این مقالات تنها در این کتاب شکل نگرفته‌اند و حاصل مطالعات قبلی هر کدام از نویسندگان هستند) و... می‌پرداخت. این آشفتگی‌های شکلی تا حدودی بر محتوای ارزشمند کتاب سایه انداخته است.

(ب) نقد محتوایی

کتاب از حیث محتوایی به دلیل دانش نویسندگان خود، پربار و ارزشمند است. هر کدام از نویسندگان بنا به سوابق مطالعاتی و پژوهشی که دارند و در ابتدای کتاب از سوی ویراستار توضیح داده شده است، بر حوزه بحث خود احاطه دارند و بنابراین توانسته‌اند

به خوبی موضوع مورد بحث را پرورش داده، در اختیار خواننده قرار دهند. ایرادی که در مورد پیوند کلی این فصول یا به عبارت دیگر کشورهای مورد بحث وجود دارد این است که به‌رغم نظر ویراستار و برخی از نویسندگان که معتقدند این کشورها همه از ویژگی مشترک استقلال‌یابی در دوره‌ای خاص در اواسط قرن بیستم برخوردارند، باید گفت آنچه بیش از هر چیز آنها را با یکدیگر متفاوت می‌سازد، قدمت تاریخی آنهاست. برخی از این کشورها مانند چین، ژاپن و هند از قدمت تاریخی بیشتری برخوردارند و برخی دیگر چنان‌که نویسندگان بیان داشته‌اند، از زمان استقلال‌یابی تبدیل به دولت ملی شده‌اند. پاکستان، بنگلادش و سری‌لانکا در این زمره قرار می‌گیرند. عدم توجه به این تفاوت، یا به عبارتی دیگر عدم توجه به ویژگی‌های دیرینی موجود در آنها باعث می‌شود که نتوانیم مقایسه‌ای درست درباره آنها به عمل آوریم. روش به کار رفته در این فصول، توصیفی - تحلیلی و تاریخی است. نویسندگان این کتاب با آنکه بیشتر زبان‌شناس هستند، هیچ‌کدام مستقیم به سراغ زبان نرفته‌اند و به ویژگی‌های زبان‌ها در مناطق و کشورهای مختلف پرداخته‌اند. این مطلب با توجه به رشته نویسندگان، کمبودی است که در این کتاب مشاهده می‌شود. به همین ترتیب جای روش‌های مورد استفاده زبان‌شناسی امروز، مانند بازنمایی، تحلیل گفتمان و... نیز در میان روش‌های به کار رفته خالی است.

درمجموع کتاب زبان و هویت ملی در آسیا، اثر ارزشمندی است و تلاش نویسندگان این مجموعه، تجربیات باارزشی را در اختیار ما می‌گذارد تا از تجربیات آن کشورها در سیاست‌گذاری در حوزه زبان استفاده نماییم.

علی مرشدی‌زاد

عضو هیأت علمی دانشگاه شاهد

Email: morshedizad@shahed.ca.ir

ژورنال علمی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی
۱۹۵

